



افضل خالق معاني و مضمون منسبتی که فیکون نسخ

الحمد لله که نسخه بیه نظیر هم خاصیت اسیر جامع قواعد می باشد



بفرمایش جناب حافظ غلام احمد صاحب فروغی تاجر بهبهال

از سن سیم به تا دور الوار محمد طبع گردین

افضل خالق معانی و مضمون نشود که فیکون نسخ
 از حسن خالق معانی و مضمون نشود که فیکون نسخ

الحمد لله که نسخه بسبب نظیر هم خاصیت اسیر جامع قواعد می باشد

مخزن الفوائد
 در بیان اسرار و معانی
 از حسن خالق معانی و مضمون نشود که فیکون نسخ

بفرمایش جناب حافظ غلام احمد صاحب فروغی تاجر بهبهال

از حسن خالق معانی و مضمون نشود که فیکون نسخ

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

ف محمّد بن تاجور الوارث محمّد بن طبع گردین

بسم الله الرحمن الرحيم

مختصراتی که اعجاز میسالی را بآل انفس خود می دارند و پیوسته بقریر محمد حبیب
مصرف می کنند که پیرای ریاض الافشار کائنات است و در شش لای که پیرایای موسوی از
حبیب خاتم کلامی آرند نام تجریش نامی وحیدی مشغول اند که پس طراز گلزار بهار دانش
موجودات ربی انشا پر دانی که صفحات افلاک را بعبادت سبح که اکبر است و خدی نظم آرائی که
تعبیه هر صبح که کشان بالک صفت منقوب پیراسته معلی که رساله صرف روزگار را بصر لعل
ورق گردانی لیل و نهار گاهی بسواد و گاهی بهر بیاض سائیده و مقدری که نبوه سیم شد و لای خلیفه
بندی اوراق یکدیگر یکدیگر را بر میگردد و انیده الفاظ اجسام را با دمعانی ارباب حریصه اندازه
عطا فرموده و در قوم اجرام ابعثات لغات انوار از تیرگی دور نموده و در عالم القوانی تقابل
ضدین در خفا متغی ساخته است و خمیس حواس خمس در کعبه وجود بشر چون سبزه حلقه پر خشت و خشت
از عماره آلی چنین صورتی با وضاع مختلف بر لوح خاک نوشته و نموده می که از خاک تیره این بهر
اشکال رنگارنگ برآورد و بآب رنگ برنگی رشته ابیات اسی کمال تو از خسر و یرون
روی حال تو از نظر منرون به تشنه بجز وجود تو و جسمان به بسته حکم نورین و زمان

بر چه آید میستی بوجود	مرعش عاقبت تو خواب بود	صوری و سنوی همه از تو
باتوان و تو که هستی تو	ابر لطیف تو هر کجا بارو	هر خار به بهر گل آرد
مظلم نام تو چه رسم چه حرف	مصدر ذات تو چه نحو چه حرف	کامیاب از تو شاد و ناگوار
نیض باب از تو خاک تا بسما	نعمت خیرین کلاما نمیکشیرش	بانی خودشان غسل کاسه

لیسیده می چند از بند کزفت آن سرایه فصاحت شکر نشانند که آنا انصع العرب و العجم کلام او
و تازک خیالاتیکه مضامین گین بهار چمن انصع غشاک می شمارند بحرف ستایش آن سر فرشت
تر زمانه که ماعنی الرسول لا اله الا الله پیام افرازد در غر و صلات زکایات نفجای ان الله و لا اله الا
فیصلون علی لای نیازی از آن دریای نبوت نموده آید می زیب و اگر جوانه زو اهرشیات و اقیات بضرین
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فمرا آن معدن سالت کرده آید می رسد و لا گوهری که تا نشیند و چون
انچه و احادیث روشن نشد خودی از شبستان عدم بعوضه وجود و نغمه بلند افسری که تا ناز و لذت بخش
و ناز و لذت زین جدا گشت در میان حق و باطل فرق پیدا نکرد و تا جلد و ماز سلناک الا الله و لا اله الا الله
تحت نشین آنا قائم الانبیاء و المرسلین حینت پاکش منظر شان لبیت عنبر لطیفش متقیم مقام عبودیت
شرف و انش از منی الله خلقنا الانسان فی احسن تقویم تقویم کلام و تقویم کلام حقش از مضمون کلام
لما خلقنا الانسان من عین غیری و ما یطوق غیر الله و یستعین او

آدم به چه سیم احمد	آن شب که خدایه عیش خواند	صد قافله رحمت باوراند
آدم به چه سیم احمد	ز غوطه میان بحر سیم	غواص مجید انور سیم شد
آدم به چه سیم احمد	و در هر کس نه دیده	چون نقطه دانه در سیمه
آن در تقسیم اصل گوهر	گردیده بهر خورشید و شتاب	باغ و چمنش بهر گل آرد
گر بود یکی هزار گردید	ز انجا چو رحمت نمود	باب الرحمت بسا کثوره

عالم عالم را بر کت آسوده دید جناب ایله اظهار که انچه بیهوده کلام الهی و انچه اولاد و اولاد
رسالت پناهی ایشان واقع گشته بهر سلام رحمت انجام تحفه خدمت اصحاب کبار که در

علی الحنفی از حق و حق ایشان ارشد و جناب نبوت تاب علیه السلام را انتخابی که انجم بر زبان
گفته خصوصاً بر آن صاحب و الفقار نائب مختار احمد مختار که از منشی سلطنتی و از اولی الامر است
عین الیقین و اولی الشکارت و از مضمون کوشش عن الخطا و از وقت یقین مقام حق الیقین و او امید و آرزو
شرعیت با سبب دایمیت او سر سبز و شاداب و خطه اسلام به سبب دایمیت او جنت آب انجم

منظر نشان حق علی و	محمد پرده خنجر و جل	راز حق را ضمیر او مخزن
گوهر معرفت از نور و روشن	شیر عرش جلیغ خاله بن	دود و آن چشمت از یقین
کل اولی الامر	نکتش از نسیم بیت احد	روح منت رسول میر عرب
تتم بروی مال علم و ادب	شاه خیرت بقدرت حق	ذات پاکش بقید و مطلق
شیخ او هر کجا علم گردید	سر دشمن تیرت گم گردید	ای وحی رسول مخزن پیوسته
چند با ششم ملول و غمگین	سبب تالیف کتاب بعد حمد رب العالمین	

سید المرسلین و شای که الطاهرین و نقیبت امیر المؤمنین و محبت اصحاب المکرمین چنین گویند و خوشترین
خبر من را باب تحقیق و زلبای خوان اهل یقین که چون خلافت خادم الفقار محمد قائلین و زلبه
مقبول الکوین مولوی غلام حسین بن مولوی محمد عظیم بن مولوی محمد زین العابدین ملا علی ارشدین ملا
عبد المجید صدیقی من اولاد اجماع و قدوة العارفین بده السالکین سر حلقه اهل هدایت کبیر الدین ابوالسلا
ترمذی من موطن النوره و ساکن الدنیا و زوها و موهبتان من مضامین صوته الاکرام و غفر الله له و له و
اجابای صادق و اولای واثق و اکثری از تلامذه صاحب کا و مستفیدان طبع و صوابت و مراد است
این بقیه از رز که آنچه قوانین زبان فروع و کلام در حق تدیس بپای میان آیند اگر حواله
تکم نموده آینه طالعان این فروع انما یست فیها و قد بزبان معذرت ترجمان گزارش کردم که قبول این
چند رسائل قوانین فرس من تصنیفات اهل لایته و محمد وزیر الممالک نواب شیخ عالم الدوله پیش از
جنگ بکواله نرگوار این خاکسار از بعضی اهل فارس بقید قلم آورده و چون دران ایام این همچنان
ایس تمیز نموده بود چون بس تمیز رسید و هوای شعر و سخن در سر پیچید رسائل مذکوره از الدله

بجقیق سیانیده خوب ضبط نمود حسب الاتفاق در غریب خانه انشا و جمیع انشا البیت و تمام
کتاب سوخته و در قی از ان باقی نماند پس جمع نمودن اصول قوانین فارسی معذورم و در رسائل
قوانین فرس که بعضی اساتید هندی بدون تحصیل علم فارسی بنور علم عربی تالیف کرده اند از قوانین
رسائل مذکور بسیار اختلاف یافتیم آن چنان تالیف نمودن منظور نیست چون ازین معذرت هم
وست استنباد از دامن جهل باز نداشتند و نیز قره العین سعید الکوین بر خود و از عبد الاحد مصری
معنی شد خواهی خواهی آنچه در صفحی خلاصه تر ترجمه و در فر اولت بودند و تالیف آن پیر و خرد و دانا
سال که یک هزار و دویست و پنج بجری بودند تا مشن رسانیدم و نامش مخزن الفوائد

و نام پنج تالیف از خزینه الاصول ششم قطع پنج	اگر در پیش خشی خیال تاریخ
از عالم غیب سال پنج	در گوش ضمیر ترجمان
این نسخه که گوهر قبول است	تاریخ خزینه الاصول است

صاف کردن مسوات و قوه نیفا و آخر الامر و عهد سعادت محمد وزیر الاظم بین الدله ناظم الممالک
نواب سعادت علی خان بهادر مبارز جنگ که سن پیری یک هزار و دویست و شصت
بودند فرصت قلم یافته مسوات مذکور را علی الترتیب صاف نمودم اشعار

مسند آرای وزارت او و انشا	و انشا آموزد رطوبت طبع و انشا	منظر نشان جلال حیدری ابی الزر
حاکم دوران که شیر و شیر و	دولت جاوید است میفش و	و شمس اقبال او را سینه غبار است
اندر هیچ حاکم گوهر فرخ	معجز در کرم نواب و انشا	ناظم الممالک که ملک از انتظام را می
یافت سر کس جز از بهار بخت	ناظم الممالک که مبارزین	ملک سیدان با قوه و در قوت
بخت چنان برین خاک از انشا	باو یار نام او بلوچ استی جاوید	مقدم بر یک علم اصوات

سیرین است هر من اقواعد و ضوابط و قرو و علت غائی از انست اصول قوانین بر علم هر من بخت
شدن نمودن و قانون آن علم من است الحق علم منی است متغیر بپایان اصول قوانین کلیه ان
چنانکه گشایش گنج خضر بر کف دست همچنان گشایش علم و قوت بر اصول قوانین شلاله علم عربی

اما نسبت به تحصیل معرفت و شناخت افعال از مصادیق و تحقیق ارباب کلمات بحت و غیر بحت الفاظ و اشیاء فی فروع و نتائج آن حاصل نشود و ترکیب معنوات مرکبات و کنایات اشارات و حسن و قبح کلام متکشف نگردد و تحقیق خبر مبتدا و ما بهیست شرط و جزا و سواد سخن فقهی و مذاق سخنانی و نمایان حیرت و هیبت طالب هر علم و شائق هر فن لازم است که اول تحصیل اصول و قوانین آن علم و آن فن که مرغوب بهیست او است بر دست بهت خود لازم گیرد تا راه پیدا یافت مطلب و در آن مکتبی که میسر شود باید است که جمیع حروف مفردة بسیوطای خود و فرقه و گسترده شده و غیر تقصیر بیکدیگر یاد آن یکدیگر از ان الفاظ و کلمات جلوه نلغویگند بالا اتفاق است و بهشت اند بتعداد و منزلت و حروف و تخیل و حرف و ابعاد و حروف و جمل القاب از هر یک که نفس معنی دارد و عطف و تاثیر و جمل گاه و موسو که بر سر و بر است جمیع ذوی الارواح و ذوی العقول موجودات جاری هر یک سلی بخیر اول خود نازل شده بر آدم علیه السلام و گویند که اعراب سکون تشدید بر حروف و حجاج بن یوسف با اتفاق علماء وقت گذاشته و بعضی بنسب بنخلیل بن احمد بصری کنند قول اول مشهور و معروف است

شکل حروف مفردة بسیوطه

است شش حرف خ ذ و ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و لای اولین جمیع حروف مفردة و همزه است که در اصل از بود افش بهای مبدل شده و این حرف نیز یک اهل عرب همیشه متحرک بود و بر خلاف الف که ملام ساکن باشد و عوام الناس که الف را اول جمیع حروف گویند غلط است زیرا که الف همیشه ساکن بود و این غلطی که در کتاب مسمی بجزا و اول خود نیست و خارج از نسبت و بهشت حروف و قومه و لغات سکون و لای و میان حروف او آخر بصورت لای تافیه بلام می نویسند و خصوصیت بلام نوشتن آنست که در الف بلام اتحاد قلبی است این بدیهه و نیو و اتحاد قلبی آنست که الف در قلب لام و لام در قلب الف واقع شده و همزه که فی زمانه تا خط باریک منحنی میشود است مستحرف است و در شمار حروف نیست الف ساکن بعضی از حروف

می شمارند و کسانی که برین شبه اند و یکی ایشان است و در حرف بهشت و نیز یکی اهل فارس یکی است و چهار حرف اند است حرف منجمل است و بهشت چهار حرف مخصوص بان ایشان که آن با فارسی و جیم فارسی و زای فارسی و کاف فارسی است این حروف در عرب نمی آیند بجز به تبدل حروف مخصوص ایشان این است چهار حرف را فارسیان و دو حرف برد و ازده و بر و جیم و کیم و ده و اند و یک است طالع مردم و در زبان ترکی شش حرف میباشد و تا عا و آل فاء و قافین و منجمل این حروف و بهشت و پنج و اند و در تخط و در فنی هستند آنها را مسرری گویند و آنچه در تلفظ سه حرفی هستند آنها را ماسو می خوانند مگر تیم و نون و او که در قلب خواندن و قلب نوشتن تغییر نماند یعنی بعین همان جلوه گرمی شوند آنها را مکتوبی نامند سید آدم علیه السلام بقول محمد در زین شمس ضطه طعفت تکلم نویسی و اعراب علیه السلام این را با اعراب ترکیب و بهشت کلمه با معنی ساخته ایجاد اعراب نام نهاده اند و الکلمات را که هنوز خطی کلمن سغفص و بهشت شمس ضطه ایجاد اند که در هر پیموت خطی واقع گشت کلمن بخنک و شد سغفص شود و بیام و خشت قرشت تریب کو شخ و دل گرفت خطنع تمام کرده و ابل تخیم بهفت کلمه چهار حرفی قرار داد و اند که یک کلمه به سیده و تعلق کرده اند باری و ریافت ستاره طالع مردم کلمات این اند از یکدیگر به پنج طلیک منیع فله شخ و شخ و نیز منجمل حروف مذکوره معده و ده و بهفت حرف آتشی و بهفت حرف باوی و بهفت حرف آبی و بهفت حرف خاکلی اند از ده قاعده علم و حرف و خط

جدول

سیده سیاره	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
آتش	ا	ف	ط	ع	ح	ش	ز
باو	ب	و	ی	ن	س	ت	ط
آب	ج	ز	ک	س	ق	ث	ظ
خاک	د	ح	ل	ع	ر	خ	ع

چنانکه بعد فصاحت زبان عربی فصاحت زبان فارسی است و جناب سالت پناه علیه الصلوٰه و السلام
 گاه گاه در الفاظ فارسی استعمل شده و درین مقام شیخ ابوالیث فقیه سمرقندی در کتاب بستان آورده
 و حدیث شریف روایت کرده که لفظ کلمه و لفظ نمودن و فارسی است از زبان مبارک آن
 حضرت علیه التحیات برآمده و نیز در کتاب سطور روایت است که شخصی که خدا شده بود و چون
 نبوت ظهور یافت شد آن حضرت علیه السلام فرمود که خدا شدی ولی که خدائی پذیردی اگر قدرت
 نداری بزنی را فوج کن اگر بران هم قادر نیستی کنش کن و لیکن آن مرد همچنان کرد و خود را حضرت
 فرمود تا آفتاب العرب و القمر در تفسیر می نهد گویست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم از میکائیل علیه السلام
 پرسید یقول الله تعالی شیافارسی قال قال الله تعالی چون لغت این مثنوی تمام گشت آنکه میفرم
 و هم در آن کتاب در وی است که زبان ساکنان بهشت چهارم در وی خواهد بود و ملاک فلک چنان
 بر زبان در وی استعمل اند و بری نام زبانی است فصیح تر از دیگر زبان های عجم چنانچه خواهیم نوشت خواهد
 حافظ درین باب شایسته شعر گوید در حق یحیی بن فرات و در قصه ما آورد و درین بار سارا
 معنی شعر را بهرست و در شرح حسابی آورده که اگر آن مرد نماز بعد از آن در زبان فارسی جاری است
 بسبب سبب فصاحت در دیگر زبان روانیست و نیز روایت است که بهترین خلق و صفت
 از عرب قریش و از عجم فارسی شیخ این حجر عسقلانی فریخت ابجدی نوشته که فارسی نام پسر عامر بن
 یافث بن نوح علیه السلام است و جمعی نوشته اند که فارسیان از اولاد پدرام بن ارغشند بن سام
 بن نوح اند و پدرام راوه پسر بود و هر یک شجاع و قوی و بر یک سو ارمی شدند چون فارس
 و زبان عربی یعنی سوار است بر یک زبان نام شهرت داشت و در هر یک ایشان جدا بود و شنیده
 اند زبان اهل فارس بر وجه لغت است سخنی سکوی راوی از وی فارسی در وی پهلوی جمله
 این دو زبان چهار زبان اول متروک است استعمال اند و در آن شعر لغت عبارت نوشتن و حکم شدن
 مطلق است نیست از زبان آخر که فارسی و پهلوی است اول لغت بدین شعر لغت
 و نام لغت کتاب تصنیف کردن و معنی لغت است است زبان فارسی که در بلاد فارس

و در
 و در

بدان سخن کنند زبان الملک است و آنرا نام شهرت است که اول کیومت بگاده در عهد پیش ازین
 بسیار آباد بود و تنگه سلاطین ملک فارس و فارس و زمانه قدیم تمام ملک ایران را می گفتند و آن از
 رود جیحون تا الباب فرات و از باب ابواب تا ساحل دریای عمان است بر و در ایام و انقضای از منته
 هر ولایتی از فارس جدا گشته موسوم باهمی شد کیومت بکاف فارسی و نامی قرشت صحیح است بجا
 تازی و نامی مثلثه غلط مشهور است معنیش نده گویاست و زبان پهلوی منسوب به پهلوی بن صام
 بن نوح است و نیز نام شهری و بعضی نوشته اند که زبان پهلوی زبان پهلوانان تنگه سلاطین
 کیانیان است و زبان درسی زبان مردم دره کوه است و این زبان از زبان فارسی پهلوی هر دو
 فصیح تر است و در یک سبیل عجم نیز از زبان درسی سوای زبان عربی هیچ زبان نیست لطیفه
 از اهل طایفه مشهور است عربی لفظ است فارسی شکر است هندی نمک است ترکی بنر است
 باقی گویند و هر یک قبل از زمان رسول مقبول علیه الصلوٰه و السلام زبان فارسی بهر حال معلوم
 و توانین خود بود و چون سعید بن قاص ملک فارس را فتح نمود و کور و اناث خاندان کسری محبوس
 شده در عرب آمدند و مشرف باسلام شدند و بعضی متوسل به و در مان سالت گشتند از آن زبان
 زبان عربی و فارسی مخلوط شده و ریخته گردید چنانکه فارسی و هندی فی زمانه الفرض بان فارسی
 فی انفسه بقاعده اصلی خود مانند این فارسی که در کتاب لغت و نشر مشهور و معروف اند و دره بلاد
 فارس است نه زبان علم فارسی است که بعضی لغات آن را لکینه در شاهنامه و دشمنی مولوی و هم
 مستعمل اند و در کتاب زنده است که در زمانه گشتنا سنی قشت بدین آتش پرستی تصنیف نموده
 زبان فارسی بلا تصرف و تغییر اصول و قوانین اصلی خود است قوانین علم عربی اکثر بقاعده
 کلیه مجتمع و مربوط اند و نهاد و عیار اکثر قوانین فارسی اکثر بر این قوانین و موضوع و بر
 قاعده کلی بسیار که در کتاب تواریخ از اخبار صحیح منقول است که زبان اهل بهشت عربی خواهد بود
 و زبان اهل دوزخ پشت و پشت و زبان و قیامت عجب السلام بخدا وی نوشته که هیچ کس از زبان
 نوح لغات عربی از غیر بنی نوحان که از اولاد سام بن نوح علیه السلام هستند را نمیدانند و موجود است

و در
 و در

هم گویند صنعتی است که یک مصرع یک شعر فارسی بود و دیگر مصرع یا شعر عربی یا هندی
 حافظ گوید شعر از خون لوتی تر و زود است
 مولوی جامی است شعر صبا گلشن جابجای گریه
 این شعر گوید شعر ز حال سبکی که نکالان است

چوناب بجز این ندارم است جان نایب گوی ای جنتیان
 فارسی معنی آن زبان هندی داشت و آن است شعر ماه در قمر نماند دست بر تیر
 دم بیکوی خدا که چنان است چرا ماه در قمر نماند و در هندی ماه را ناس خوانند و ناس
 زبان هندی گوشت بوده و همچنین قبیله عربی و هندی گویند و در هندی جسم باشد و ناس
 در هندی تو انقدر لاغر شده ام که گوشت و جسم من نماند و در فارسی است هندی آن پخته
 و پخته در هندی امر رسیدن است و یکوی فارسی است بهی آن یکبار و بار و هندی
 سوری را گویند معنی آن یکبار پس که حاصل است تبار قطعه بخت گوشت این باشد
 و نام صنعتی که کلمات منقوطه و دیگر غیر منقوطه بود و یا در حرف منقوطه پس در هندی و

لازم و در بعضی منقوطه و دیگر غیر منقوطه شعر
 زبانی که در هندی است شعر بخشش زمین و زمین

واسع الشفتین صنعتی است در خواندن آن بسیار است در هندی که آنرا است
 سوره توحید باشد و دیگر صنعت و اصل الشفتین که بخوانند بسیار است
 شعر بت منم بهم فریب و بلب من لب پیال است بهم فریب است در هندی

انقوت	شع	مشل	طور
شع	توروغ	چشم	پلور
مشل	چشم	توروغ	دور
طور	پلور	دور	نشان

صحت الشقاط است ای هیچ نقاط حرف پانین حرف است
 بدو که به سیم بود بسیار و بدو که بود بسیار اظهار المصنوع صنعتی است
 و ظهور از صنعت منقوطه و منقوطه است و پانین باشد که شاعر یک مصرع را پانین و حرف
 بحرف و دیگر گوید و چهار مصرع دیگر گوید خواه بطریق رباعی خواه در هیت هر وزن که اختیار
 نماید و از کسی گوید که حرف ازین حرف مصرع در ظاهر و دیگر و خود از رباعی میانه باشد

که نام حرف گرفته است چنانکه در خسرو دهلوی گوید مصرع سخن عشق حبس بود
 رباعی آن شاعر چنان است که در خطه گوی آن سخن عشق حبس بود و در هندی
 گفته که با در گزینیم دال و قمر یعنی عبدالاحد صاحب الامرین خاکساز و در صنعت
 فکر کرده بود چنانچه مصرع و رباعی از فکر بلند و طبع رسا آن سید اعلی است مصرع
 اول من جرح بگذاشت سبک بر زخم دامن فکر و در هندی شمشیر شمشیر و در هندی
 دوی منقوتی و در هندی منقوتی و دوی و شمشیر و در هندی و شمشیر و در هندی
 مصرع جامی است که مطابق در حرف مصرع جامع پانین و در هندی و در هندی

در مصرع اول و در مصرع ثانی چهار مصرع سوم و شصت و در مصرع چهارم و در مصرع
 ازین مصرع جامع در ظاهر و در خود و در چهار مصرع رباعی خوانند و در هندی و در هندی

درین مصالح است اگر گوید در مصرع اول است و در مصرع شصت حرف اول خواهد بود اگر
 گوید در مصرع دوم است و در دیگر نیست حرف دوم خواهد بود اگر گوید در مصرع شصت و در
 دیگر نیست حرف چهارم خواهد بود و اگر گوید که چهارم مصرع است و اول دوم سوم نیست
 هشتم خواهد بود و اگر اول دوم مصرع بوده باقی در مصرع نباشد حرف سوم بود و اگر اول

دوم مصرع نباشد حرف پنجم بود و اگر در مصرع نباشد و چهارمین مصرع نباشد حرف پنجم
 است و اگر در چهار مصرع نباشد حرف پانین است و اگر دوم و سوم بود حرف ششم
 و اگر دوم و چهارم بود حرف دهم است و اگر سوم و چهارم است حرف دوازدهم است اگر

چون بخت جام من مبارک	سر و شادوی کاظم خان
شدم در فکر تاریخی که کرد	عروس و شاه ایام مبارک
ملاقات گل و مین مبارک	تاریخ و نظم از این جهان مبارک
نطق اود و صد حج و تعلق	ماه شبان بود و هم بوم شیر
سان در بخش کیمیا داشت	در سواد و قلم و رسم و روق
گشت بن العابدین من	ایضا گشت چمن خانه احمد
سال تاریخ تو که گشت عقل	از سر بهجت که بر خور و بار باد

تعمیه خارجی است که اگر از او مطلوب از احتیاج زیاد باشد شمار ایام که شایسته طریقی باشد
 که نماید چنانکه درین تاریخ غسل شفا می یابد سعادوت طایمان بیاورد و ام و اقبال تاریخ
 هرگاه فضل و مطلق طریقت
 بالام اعتدال طبیعت ترشید
 که گشت شفا چنانکه
 تاریخ طریقت فانی عیشید
 که شد سیران که از چشمه کعبه

صحت ترنیر چنانکه	نشین عنا و سیر سعادوت
باشین شکوه و فاقه بافت	اقبال هم یک لعل خورشید
پیر و بعضی دیگر ادیب	چون حج از غسل شفا
ایضا قطعه تاریخی باطله	سام الدین در ساخت چاک
از گشت با فانی	بر آور آب پاک از چشمه کعبه

در اصل حقیقت تاریخ نیست که این آتم رقم نموده لیکن ساد و عالی زمین و کفای
 کرده اند یعنی در صنایع و بدایع گفته اند چنانکه تاریخ صوری و معنوی است و بعضی تاریخ
 سیر و وقت ازین العابدین خان
 تاریخ تعمیرش و اگر
 مولوی عبدالباسط می نویسد رحمت الله علیه که در تاریخ گوی از اقران و در کار گوی حقیقت برده
 بپایه و تاریخ و فوات معلومی شمع که گشت نوع تاریخ از برای آید میت و در نهایت
 رحمت از جهان که در تاریخ ۴ سال با دو و بافت و سواد و تاریخ و معنوی

هر یک سر طایین شعر علی و علی و تاریخ حست و حروف منقوط بود و مصرع نیز جدا جدا
 تاریخ از جهان حروف غیر منقوط بود و مصرع و اگر حروف غیر منقوط مصرع اول حروف منقوط
 مصرع ثانی جمع نموده عدد بزرگه همان تاریخ بر می آید و اگر حروف منقوط یک مصرع و حروف
 غیر منقوط دیگر مصرع با هم ساد و شمار نمایند از همان تاریخ جلوه نموده و درین صورت هفت
 تاریخ میشود و با وجود این مقدار اقبال و مصالح و در تاریخ حساب بی کسر واقع میشود یعنی در خانه
 و در کلمات شعر مسلم نوشته میشوند اصلا کسر نمی افتد انصاف است که یک تاریخ چندین
 مصالح جمع کردن کم از تفریق عادت نیست و یک تاریخ تو شیع و آن است که قائل قطعه و یا
 چند ابیات گوید از عدد حروف اول هر یک مصرع تاریخ بزرگه چنانچه قریه بعضی معین گویند
 در خود و در عهد الامه تاریخی همین صنعت گفته که چهار تاریخ بر می آید از اقبال عدد حروف اول
 مصرع اول سن بحری و از اقبال عدد حروف آخر مصرع اول سن مسیوی از اقبال عدد
 حروف اول مصرع اول سن قمری و از اقبال عدد حروف آخر مصرع اول سن کبریا می آید و آن

دری طایین بن خال جناب	وزیر الملک سعادت آباد
سیر نقیلمان گشت با مال	خداوند ملک طاهره عباد
فریدون جناب بنیر و نعت	تمهتین کانت به باز و نعت
بهم پیشرفت گشت	ملک شاه شمس به خود
شکار پیش از سر نعت گشت	شکو و فلک هم نعت گشت
نموده جاز از بند بر خویش	نموده او را به طبع خود
بتاریخ چند می چوین	کم آید عدد و گشت انور
سیر از یک و پاس نیاز	در بیان تاریخ

در فارسی چینیان و سیر از یک و پاس نیاز
 که در تاریخ و فوات معلومی شمع که گشت نوع تاریخ از برای آید میت و در نهایت
 رحمت از جهان که در تاریخ ۴ سال با دو و بافت و سواد و تاریخ و معنوی

[illegible][illegible]

تحرک در پیش مترادف قافیه باشد که دو ساکن یا موی یکدیگر باشد مثل جوشان
و خروشان برادون و نشت با بر شد و در اسطلاح با هم شدن و در حرف ساکن است
و یک قافیه فصل در میان حروف قافیه حروف قافیه قبول می بین
عروضی خوانده می که در یک شخص صد و پانزده چیز می آید که در علمای علم و ادب و توانایی بوده است
اول و میانی حروف آخر قافیه و چهار حرف مقدم روی و چهار حرف مخبر روی هر دو یک مقدم
چهار حرف اندرین است و بیست و یک حرف باید نمود **شعر** سی و خصل و درون اصل
درون و در ستون نهاده با روی حرف اصل آخر که چون از آن کل سابقا گردانند
کلید که در معنی خود نیست و روی داده و اگر نشاند در ایستاده گویند که آن با برت باشد
بعد چون شعاری قافیه ازین حرف است با آن نسبت گردند تا سیس حرف بود که قابل
روی در آید و در میان روی و او یک حرف تحرک باشد چون قافیه و قافیه درین پیش **شعر**
نسبت عقلی کشف قافیه و نخی پنج تو و هاء قافیه و تا سیس یعنی بنامان است
چون بنامی این قافیه برین حرف است تا سیس نام کردند و خصل حرف تحرک در میان دو
تا سیس است چنانکه ای تخفانی در قافیه و قافیه اختلاف حروف و خصل در فارسی چهار است
یعنی قافیه باطل و باطل اسفل منزل محل و محفل خواهد آمد چنانکه درین بیت می نمایم **شعر**
نیم حق از سیم می در جرم دل چرا به سیکه بر منفرست خطا دل چرا به و اشعار عربی رعایت حرف خصل
و مجمل و بیات است بر خلاف فارسی و اگر در بیات قافیه رعایت خصل لازم است بسیار است
و در شعر عربی پیدا شود و خصل یعنی دخل کنند بهت چون این حرف در میان و ساکن و دخل
دارد و خصل منسوب کردند و فارسی این حرف را حاصل گویند و چه تسبیح اش ظاهر است و در
بر دو قسم است درون اصلی و درون زائد و درون اصلی آنست که ماقبل روی مفروضی غیر
موصول که از حروف علت بود و حرکت او از جنس او باشد چون شباب و شراب و غم و غم
و حبیب و شال و شکر زمان مبارک و محمد شباب و گناه است باقی مخزون شراب

مثال و او **شعر** کسی که با ده گزینک ظهور شود و بلوح جبههستان و با غم و غم
مثالی که با بلای گوید **شعر** سر لبت باجم ز شمشیر صیب و هر چه آید بر من یا صیب
و تقسم شعر معروف و درون مفروضه گویند بسکون ای جمله ماقبل منضم بود و حرکت او با
بر دو گونه است معروف و مجهول و آنرا شبعه و ملین نیز گویند حرکت معروف چون نموده معلوم و
معلوم و کسرا نیز و در حرکت مجهول گفته نموده شور و زور و کسره و شمشیر شعری زبان نفس چه
مستقیم و چه متنازعین قافیه معروف و مجهول جایز است مانند مثال نموده معروف و مجهول **شعر**
بفردم در آن حال معلوم شد و چه و او که کاهن سوخته شد و مولوی جامی در رساله قوت
نوشته که قافیه معروف و مجهول چنانکه درین باغی بسته بنای است که حسن و حبیب
بیت باغی نیست **شعر** بلول گفت که باری ایل نیک و کز من روی بسیار من زو نیک
فل گفت که با این نقش نیست و میسازم به نیکه قمار یک و در تصانیف مولوی و جلاله
علیه بکثرت این قافیه آمده چنانکه در بعضی از کتب می نمایم **شعر** کلیدی که اگر شد و ندان از موم
بود کار کلب و موم معلوم و مثال کسره معروف و مجهول نیز آمده است **شعر**
ای بیرون در حلقه زنجیر گفت شعر و موم و او که چشمش خنجر و درون زائد و درون زائد
بر دو نوع است درون زائد مرکب و درون زائد مفرد و درون زائد مرکب حرف بود که قابل
روی مفروضه باشد و در اصل باشد و قافیه شش حرف است **شعر** درون زائد شش نقطه
از آن پس از کسره و خصل و اجتماع درون اصلی و درون زائد مرکب گویند چون درون
برون زائد بیرون و درون اصلی مفروضه گویند و محمد بن عقیس این درون مرکب روی مضاعف
نوشته و علامه جلال سیر و او نموده درین صورت حروف قافیه و میشوند و این حروف شش گانه
ساکن را بیجا و در حروف و درون اصلی و درون زائد گویند و اگر از ادوات اصلی خالی باشند
حرف قیده خوانند و درون نگیند مثال هر یک از شش حروف و قومه ازین الفاظ می بینیم
و شش گانه است که شش و شش و شش قافیه گوشت ازین درین انامه و مگر سعدی گلستان

بیشتر آن کشیده خطیات ماضی حال یک دست در حشرات کجاست و در دنا محمد و بر ذات گرامی
 پیغمبری که با وصف مضارع بودنش با نور و ناک مشتق مندر برای مشتقات عالم ایجادش گردید
 و جمیع اوامر و لواهی خود از زبان درفشانش یک یک بر ما رسانید صلی الله علیه و آله و صحیه و سلم
 اما بعد پوشیده و مبایه که در سال یک هزار و صد و شصت و دو هجری کتاب الاحیاء و النبی بلاغت
 کتاب ممدن الفوائد یعنی مخزن الفوائد مخفی بر صورت و تقواری و صفات بدائع
 لفظی و معنوی من تصنیفات فاضل خیر خواه ملائق مولوی محمد قانع مرحوم ساکن
 قصبه دقانه من مضافات اکبر آباد مطبع مصطفائی رونق طبع یافته طبع طالبین را
 سرور بی و نظر ناظرین را نورانی بخشیده و بود لیکن از آنجا که هر ابتدا را آخر انتیاست و هر وجود را
 فنا از قضا آن نسخه بای مطبوعش که مطبوع خاص و عام بود معدوم شد و خوار طلبا ازین راه
 منجموم نظر بر فاه عام این نیازمند بارگاه و صد حاصل فخط علام احمد فروغی متوطن الوریجان
 و دیگر محبت با تطبیع آن نگاشته نسخه موصوف را بطبع فیض بنج جناب منشی محمد رفیع بهیار
 صاحب ملک مطبع انوار محمدی واقع شهر لکنو در سال اشت و با شاعت آن لوای عوایت
 افراشت تا بحسن اتمام کارکنان مطبع موصوف صورت طبع یابد و شایه نفع مقصود با خوش
 طالبین در آید بحد امکان که فرصت تشریف حسن فقام پوشیده و بجلوه تازه نظر افروز
 طالبان چشم بر آه گردیده

الحمد لله رساله فی بصوت محمد عبد الغفار جیوری و با تمام مخترع بهیار

و مطبع انوار محمدی کهنه طبع گردیده

مقبول عام و خاص

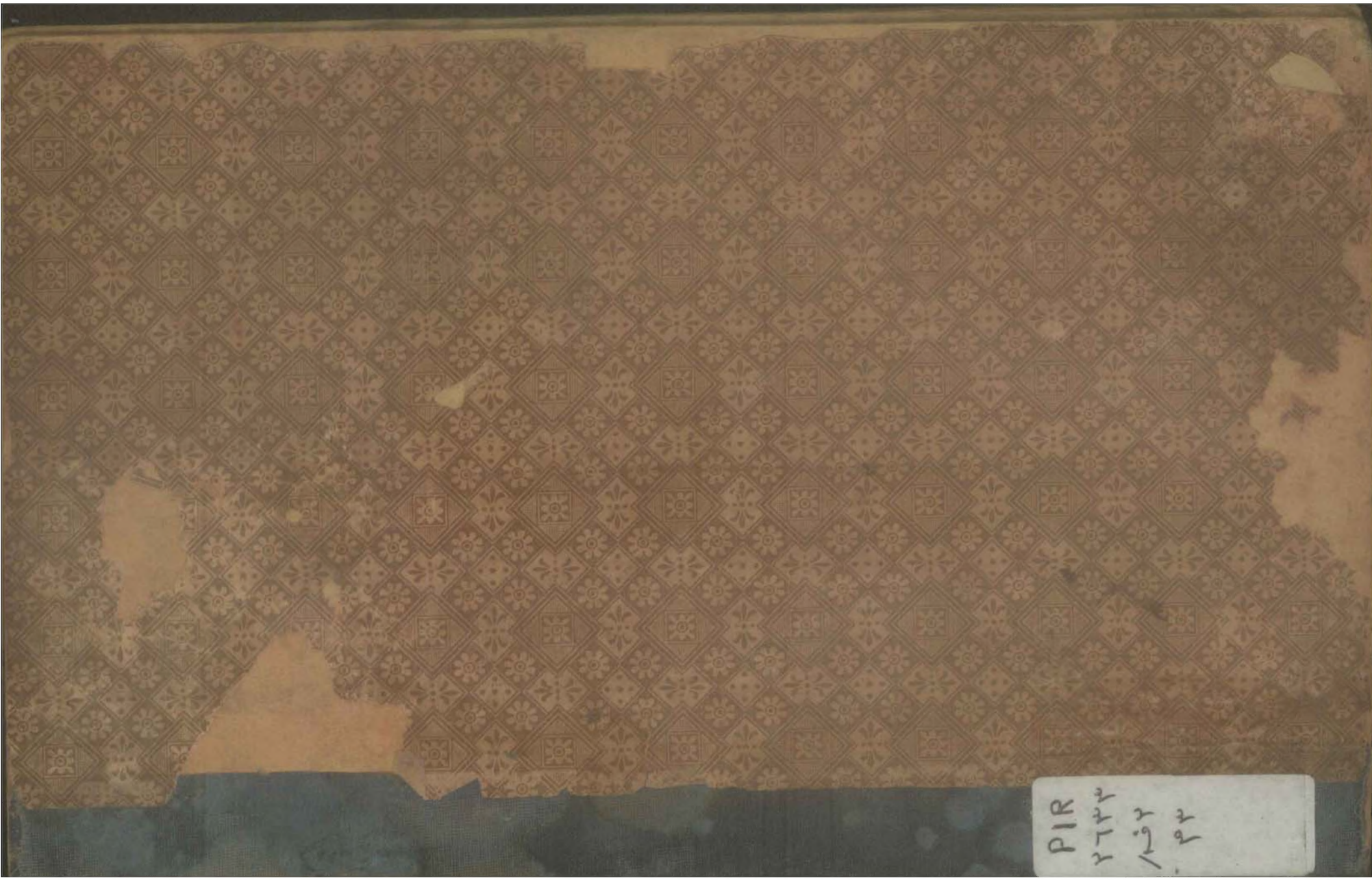
شد

۵

اشعار

تاجان بادشاہ و مشریان و شہساز کی خدمت
 میں اللہ کے ہر روز کے مطیعین ہر قسم کا کام آرد
 ناکری فارسی عربی نہایت اہتمام سے عمدہ اور خوبصورت
 چھپتا ہے اور جو ایک کڑ کو نوٹ کی منظوری سے نافذ
 ہوتا ہے جلد چھاپا جاتا ہے جس قدر قوانین
 کہ ترمیم ہوئے تھے وہ بھی نہایت درست کر کے
 چھاپے گئے ہیں اور چھاپے جانے ہیں اور یہ
 نسخہ اگر خاصیت سدا کہ یہاں قیمت سہرا یا منفعت جامع
 قواعد انہی نام کی طرح مخزن الفوائد محمد عبدالغفار
 کی تحت سہ ماہیادی اثنالیہ لکھی ہے

العبد
 محمد رفیع مبارک بہر انوار الاخبار



PIR
۲۷۲۲
۱۹۲
۹۲